

## نسبت علوم انسانی اسلامی با طبقه بندی علوم

رئیس مرکز پژوهشهای علوم انسانی اسلامی صدرا با بیان نقش طبقه بندی علوم در اوج گیری تمدن اسلامی و لزوم بازمطالعه درباره معیارهای طبقه بندی علوم گفت: اشراف بر روی نظریات پیشین امری لازم است...



رئیس مرکز پژوهشهای علوم انسانی اسلامی صدرا با بیان نقش طبقه بندی علوم در اوج گیری تمدن اسلامی و لزوم بازمطالعه درباره معیارهای طبقه بندی علوم گفت: اشراف بر روی نظریات پیشین امری لازم است، لکن این توقع به وجود آمده که دانشمندان مسلمان ضمن نقد نظریات مشهور به سمت تولید نظریاتی بروند که بتواند در شکل گیری علوم اسلامی و به تبع آن، تمدن نوین اسلامی که لازمه آن توفیق علمی است، مدد برساند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام والمسلمین رضا غلامی رئیس مرکز پژوهشهای علوم انسانی اسلامی صدرا در مورد «معنا و مبنای طبقه بندی علوم» در مرکز پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی به ارائه سخن پرداخت که متن کامل آن اکنون از نظر شما می گذرد.

برای ورود به بحث چند نکته را به عنوان مقدمه خدمتتان عرض می کنم:

### نقش طبقه بندی علوم در اوج گیری تمدن اسلامی

نکته نخست اینکه، ما به دنبال احیاء و بازآفرینی تمدن اسلامی هستیم. البته به اعتقاد حقیر، تمدن ها دچار ضعف و غروب می شوند اما دچار مرگ نمی شوند چراکه هر تمدنی دارای یک روح و کالبد است. کالبد زوال پذیر است اما روح زوال پذیر نیست. ممکن است روح دچار ضعف شدید بشود اما نمی میرد؛ بنابراین منظور از احیاء این نیست که قرار است یک تمدن نو و بی ارتباط با تمدن اسلامی ای که در تاریخ از آن صحبت به میان آمده و ما به آن افتخار می کنیم، بوجود بیاید. ما در تاریخ تمدن اسلامی، دو نقطه عطف بی نظیر داریم: یکی صدر اسلام و دوره حیات مبارک پیامبر اعظم (ص) که آنرا دوره تولد و پی گذاری تمدن اسلامی در نظر می گیریم، و دیگری قرن چهارم و پنجم هجری که آن را دوره اوج و شکوه تمدن اسلامی تلقی می کنیم. بعد از این مقطع، تمدن اسلامی تدریجاً با افول و غروب مواجه شد و بروز و ظهورش را از دست داد که دلایل آن هم در جای خود قابل بحث است؛ ما امروز می خواهیم با ظرفیتهای منحصری فردی که در دنیای اسلام خصوصاً ایران پدید آمده است، تمدن اسلامی را از حیث روحی تقویت و از حیث کالبدی زنده کنیم. بنابراین باید گفت، تمدن نوین اسلامی در طول تمدن اسلامی در صدر اسلام و قرن چهارم و پنجم هجری قرار دارد نه در عرض آن، و ما امروز به دنبال آن هستیم که به لطف الهی، از تمام سرمایه ها و تجارب تمدنی اسلام برای ایجاد تمدن نوین بهره گیری کنیم.

من قصد ورود به بحثهای تمدنی ندارم و لذا می روم سراغ مطلب اصلی و آن اینکه عامل کلیدی در شکل گیری و اوج تمدنها، علم است. علم به معنای «دانایی» که اعم و اقوی از علم به معنای «اطلاعات» است. اگر بررسی تاریخی داشته باشید، تایید می کنید که اوج تمدن اسلامی مرهون به میدان آمدن علماء و رونق گرفتن علم و دانش و از همه مهم تر، بکارگیری نتیجه تلاش های علمی در عرصه عمل است. نکته ای را باید در اینجا یادآور شوم و آن اینکه، یکی از مؤلفه های اصلی تمدن، عینیت یافتگی دارایی های فرهنگی و خاصه علم است. اگر علم نتواند ظهور بیرونی پیدا کند و به ویژه بر روی عناصر کالبدی جامعه اثر بگذارد، تمدن به معنای دقیق کلمه شکل نمی گیرد. پس تا علماء، دولتمردان و توده مردم دست به دست هم ندهند- به صرف کوشش عالمان- تمدنی ظهور نخواهد کرد. ما مقاطعی از تاریخ را داریم که علماء بزرگی حضور داشتند و کارهای مهمی هم کرده اند اما اثری از اوج گیری تمدن در آن مقاطع نیست. دلیل عمده اش این است که علماء در آن جوامع منزوی بودند و نه دولتمردان و نه توده مردم، دغدغه علم و اثرپذیری از علم را نداشتند. توجه داشته باشید که به قول معصوم (ع)، «العلم سلطان»، اگر ملتی در عرصه های کلیدی به سطوح عالی علوم دست پیدا کرد، به قدرت دست پیدا کرده است؛ قدرتی که می تواند زمینه تحولات بزرگ مدنی را بوجود آورد. یکی از این عرصه های کلیدی، علوم انسانی و رشته های برتر آن است که تحولات عظیم اجتماعی مستلزم رشد آن هاست.

### ثمرات طبقه بندی علوم

خب، از طرف دیگر، شما ملاحظه می فرمایید که در قرون گذشته به خصوص بین قرن چهارم و پنجم هجری، یکی از نقاط تمرکز دانشمندان بزرگ ما نظیر فارابی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، خوارزمی، فخر رازی، قطب الدین شیرازی، ابن خلدون و غیره طبقه بندی علوم است. چرا طبقه بندی علوم اینقدر مهم بوده که بخش مهمی از ذهن دانشمندان ما و در نقطه مقابل، دانشمندان غرب اعم از غرب باستان و پس از آن را به خود مشغول کرده است؟ علتش این است که شما تا بر علم اشراف پیدا نکنید، و آن را از بیرون و در یک منظومه نبینید، نمی توانید به درستی از آن بهره ببرید. با این وصف، بنده نه خاصیت عمده را برای طبقه بندی علوم ذکر می کنم که فهم آن مساوی با فهم رمز عنایت دانشمندان مسلمان به طبقه بندی علوم است :

یکم. فهم ذات و عوارض ذاتی و حتی عرضی علوم، به مفهوم آنکه بتوانیم به ماهیت علوم اشراف کافی پیدا کنیم.

دوم. تعیین اضلاع، ابعاد و شعب علوم، به شکلی که بتوان زیرشاخه های هر علم را در یک ساختار منطقی تعیین کرد.

سوم. فهم آثار و خواص علوم، به این معنا که بتوان کارکردهای هر علم را درک کرد و در حل مسائل از آنها مدد گرفت.

چهارم. فهم هویت یا تمایزات علوم، به این معنا که بتوان حوزه های افتراق و اشتراک هر علم را با دیگر علوم پیدا کرد و از این طریق به هر علمی تشخیص داد. کار دیگری که در اینجا صورت می گیرد، مرزی بندی یا تعیین قلمرو هر علم است که بسیار مهم است.

پنجم. فهم وحدت و به هم پیوستگی علوم که البته این موضوع، هم می تواند بر اساس قانون علیّت یک امر کشفی تلقی گردد، و هم یک امر اعتقادی. این موضوع در مبانی قابل بحث است که همه علوم ( البته علوم حقیقی یا علوم اعتباری مبتنی بر علوم حقیقی ) با هم وحدت دارند و شرایطی متکثری که در عرصه علم مشاهده می کنیم، وحدت در عین کثرت است. بعضی از دانشمندان به درستی علم را به درختی تشبیه می کنند که ریشه و ساقه آن یکی است اما شاخ و برگ های فراوانی پیدا می کند. در اینجا آنچه اهمیت دارد، ریشه و ساقه واحد همه علوم است که می توان از آن به وحدت یا به هم پیوستگی علوم تعبیر کرد. فراتر از این، ما علم را «نور» می دانیم که «یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی از ناحیه خداوند متعال یا به تعبیر سهروردی نورالانوار که «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» به قلب انسان اعطاء می شود. باید توجه داشت، این وحدت و به هم پیوستگی علوم، تأثیرات عمیقی در سازماندهی علم دارد.

ششم. تعیین تقدم و تأخر و اصلی-فرعی کردن علوم به این معنا که بعضی علوم لزوماً جلوتر از دیگر علوم پدید می آیند و تولد و حتی کارکرد سایر علوم متکی به این علوم است. بعضی ها این را از اساس قبول ندارند لذا هر علم را مستقل از علم دیگر تلقی می کنند. تخصصی شدن در عرصه آموزش یا پژوهش نیز اگر به مفهوم انقطاع علوم از یکدیگر باشد می تواند مضر باشد و الا منافع بسیاری دارد. البته توجه داشته باشید که تقدیم و تأخر، بالضرورة فضیلت علم مقدم را ثابت نمی کند چراکه ما برای فضیلت بخشی به علوم، به دلایل بیشتری نیاز داریم.

هفتم. رتبه بندی علوم به همان معنای فضیلت بخشی به علوم است. در واقع، ما از این طریق علوم برتر را کشف می کنیم. همانطور که عرض شد، فضیلت یک علم بر دیگری می تواند دلایل گوناگونی از جمله، مقام کاشفیت لایه ای از حقیقت که نزدیک تر از بقیه به هسته مرکزی یا «منبع حق» باشد. ( در همین زمینه، می توان تعبیر نزدیک تر به ریشه درخت علم را نیز به کار برد ) علاوه بر این، روش های علم و قدرت آنها در ایجاد یقین، شرافت موضوع یک علم و یا کثرت منافع آن ( با تفاوت هایی که در معنای نفع و سود مد نظر است ) نیز به برتری یک علم بر دیگر علوم دلالت دارد. بر همین اساس، ما فضیلت علوم انسانی را بر سایر علوم نظیر علوم طبیعی، و فضیلت فلسفه و الهیات را بر سایر علوم انسانی نظیر علم اقتصاد یا اجتماع اثبات می کنیم. البته امروز دیدگاه هایی وجود دارد که به دلیل تفاوت روش در علوم انسانی و سایر علوم، منکر نسبت علوم انسانی با سایر علوم می شود هرچند شما می دانید که در علوم انسانی مدرن، شاهد اشتراک روش ها نیز هستیم، امری که ما به آن ایراد جدی وارد می کنیم با این حال بنده می خواهم عرض کنم وحدت و به هم پیوستگی علوم به این معناست که تفاوت های میان علوم، مانع از وحدت آنها نیست.

هشتم. کشف نسبت میان علوم و نظام بخشی به آنها، به این معنا که هر علمی با دیگر علوم رابطه مشخصی دارد و این امر موجب می شود که تحولات یک علم اعم از اثبات و ابطال نظریه های درون آن، بر سایر علوم اثرگذار باشد. از طرف دیگر ما امروز از چند رشته ای ها و میان رشته ای ها صحبت می کنیم. اساساً، تولد این عرصه های علمی نو مبتنی بر فهمی است که ما از رابطه علوم با یکدیگر پیدا می کنیم و از این طریق ظرفیت تشخیص مسائل و پاسخگویی به آنها را گسترش می دهیم. بهرحال، آنچه در اینجا مهم است، شکل گیری سیستم یا دستگاه علمی است که حاکی از نظم حاکم بر هر علم و کل علوم و همچنین نسبت علوم با یکدیگر می باشد.

نهم. فهم کاستی ها و خلأهای علوم، به مفهوم آنکه هر علمی باید رشد متوازنی داشته باشد و عدم این رشد، می تواند ظاهر کاریکاتوری به علم یا دستگاه علمی بدهد.

**طبقه بندی علوم، یک عرصه مطالعاتی زنده**

بنده در اینجا مایلم سه مطلب مهم را نیز عرض کنم و اول اینکه، نمی توان گفت که تلاش علماء برای طبقه بندی علوم دیگر کفایت می کند و ما بهتر است به جای وقت صرف کردن در این زمینه، به سراغ خود علوم و بسط و تعمیق آنها برویم. به نظر حقیر، این مطلب صحیح نیست. آنچه درباره ثمرات طبقه بندی علوم ذکر شد، نشان می دهد که اولاً، علم ساکن نیست، پویاست. یعنی امروزه علم در دنیا حتی در سطح مبانی دائماً رشد می کند؛ ثانیاً، هر میزان طبقه بندی علوم دقیق تر باشد، میزان بهره گیری از علم برای پاسخگویی به نیازهای انسان بیشتر است و کسی نمی تواند ادعا کند که دقیق ترین طبقه بندی را ارائه کرده است. لذا همیشه جا برای مطالعه در این زمینه هست و ما از مطالعه در این عرصه سود فراوانی می بریم. اینکه گفته می شود ما از طبقه بندی علوم می خواهیم برای طراحی نظام آموزشی بهره ببریم و یا از آن برای رده بندی کتب و ساماندهی کتابخانه ها استفاده کنیم، صحیح است اما به اعتقاد بنده، اینها اهداف اصلی طبقه بندی علوم نیستند. طبقه بندی علوم اهداف به مراتب مهم تری دارد هر چند از محصول آن می توان در نظام سازی آموزشی و یا رده بندی کتب نیز استفاده کرد و اتفاقاً این دو امر نیز در جای خود اهمیت زیادی دارند.

در کل، باید توجه داشته باشیم که اولاً، هم اکنون سنت نقد طبقه بندی ها در دنیا و ارائه نظریه تازه در این زمینه، در بالاترین سطوح پژوهشی و تحقیقاتی دنبال می شود. ثانیاً، توانایی در طبقه بندی علوم، به معنی تسلط علمی است و این موضوع نه تنها در عرصه علم اهمیت دارد، بلکه تأثیرات فرهنگی عمیقی نیز دارد بطوریکه یکی از علماء این حوزه می گوید : «اگر فرهنگی بتواند روش تقسیم بندی علوم خود را وارد فرهنگ دیگری کند، تمام آن فرهنگ را تسخیر کرده است.» امروز هم غربی ها از همین طریق بر فرهنگ های دیگر سلطه گری می کنند یعنی مفروضات خود را به همه تحمیل می کنند.

دوم اینکه، طبقه بندی علوم را نباید ساده گرفت و آن را به مثابه یک کار دم دستی شمرد. به بیان دیگر، نباید کسی تصور کند، ارائه نظریه تازه درباره طبقه بندی علوم کار راحتی است. خیر، کسی می تواند در این زمینه نظریه جدید بدهد که اشراف بالایی بر روی ماهیت، ویژگی ها و قلمروی علوم، تاریخ و سیر تطور علوم و همچنین کاربردهای علوم داشته باشد. یعنی این مباحث در مشتتش باشد و الا ارائه نظریه در این زمینه که یکی از دشوار ترین و پیچیده ترین عرصه های علمی است، یک ادعای قابل تأمل است.

### طبقه بندی علوم، کارویژه فیلسوفان علم

و سوم اینکه، برای طبقه بندی علوم باید نگاه بُرون علمی داشت. به بیان دیگر باید از علم کمی فاصله گرفت تا بتوان تمامیت آن را مشاهده کرد. به نظر می رسد، ما رشته ای به جز فلسفه علوم برای این امر نداریم که بتوان از بیرون علم و بطور مجرد به علم نگاه کند؛ لذا باید طبقه بندی علوم را جزئی مهم از فلسفه علم یا فلسفه علوم در نظر بگیریم. البته امروزه دو نوع طبقه بندی مطرح است: طبقه بندی پیشینی و طبقه بندی پسینی. در اینکه فلسفه علم متکفل طبقه بندی پیشینی است تردیدی وجود ندارد لکن در طبقه بندی پسینی می توان از همان علم و از داخل آن، بطور روشمند برای طبقه بندی اش بهره گرفت با این ملاحظه که شایسته است اعتبار روش آن در فلسفه همان علم مورد بحث و بررسی قرار گرفته باشد.

### تعریف طبقه بندی علوم

بنا بر آنچه عرض شد، طبقه بندی علوم عبارت است از: تلاش مبنایی به منظور سطح بندی و درجه بندی علوم تحت نسبت های مشخص که می توان از آن به ایجاد یک ساختار منطقی برای علوم نیز تعبیر کرد.

همانطور که اشاره شد، طبقه بندی علوم نیازمند مبنای مشخص است. یعنی کسی نمی تواند بدون ترسیم یک مبنای شفاف به سمت طبقه بندی علوم برود. بنده در اینجا اجازه می خواهم اشاراتی درباره تاریخ علم داشته باشم تا کمی اهمیت مبنایی و تفاوت مبنایی ها با هم روشن شود.

### نقطه افتراق سنت شرقی از غرب مدرن در نوع نگاه به علم

قبل از هر چیز جا دارد اشاراتی درباره دیدگاه های بعضی از مهم ترین فیلسوفان غرب باستان که دیدگاه برخی قدمای مسلمان نیز تا حدی اصلاح و تکمیل شده همین دیدگاه هاست - داشته باشیم. برای فیلسوفان مطرح یونان باستان، مسأله اصلی، کشف حقیقت نفس الامری آن هم در حد یقین است. اگر ریاضیات هم اهمیتی دارد، به خاطر کمک موثری است که به شکل گیری یقین می کند. از نظر سقراط، فضیلت برتر، علم به معنای دانایی یا «بصیرت» است که با تلاش فلسفی متولد می شود. از سوی دیگر، از منظر افلاطون، مدخل علم، ریاضیات است؛ لذا می گوید هرکس هندسه نمی داند وارد آکادمی نشود چراکه ثبات را مبنای فکری خود می داند. البته همانطور که اشاره شد، ریاضی برای افلاطون، معبری برای ورود به مابعدالطبیعه است نه مثل الآن که عمدتاً از آن برای مهندسی استفاده می شود. ارسطو مؤسس منطق است؛ از نظر او، منطق یک علم آلی است و در همه علوم باید بکارگیری شود. لذا در تقسیم بندی مورد نظر ارسطو منطق نمی آید. در واقع، منطق ارسطویی یعنی یک تلاش هدفمند برای دست یابی به یقین علمی. ارسطو می گوید: علم، یا نظری است، یا عملی و یا ذوقی. منظور او از نظری، ریاضیات، طبیعیات و مابعدالطبیعه است که در اینجا مابعد الطبیعه یعنی هر چه غیر طبیعیات باشد نه معنای اصطلاحی. منظور او از عملی، اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدن است و همچنین منظور وی از ذوقی، شعر، خطابه و جدل است که در آن دوران از اهمیت فراوانی برخوردار بوده اند. خب، من قصد ندارم تاریخ فلسفه بگویم لذا از یونان باستان که عبور کنیم وارد دوران قرون وسطا می شویم که این دوره، عصر افت و خیزهای فلسفه و دانش در غرب، و رشد چشم گیر الهیات مسیحی است که با فلسفه یونان باستان هم قُرب دارد و هم بُعد. در این مقطع، شاهد رونق علمی در دنیای اسلام نیز هستیم که باید در جای خود از آن صحبت کرد. بعد از سپری شدن قرون وسطا، در قرن 16 میلادی، دیگر تکاپو برای دست یابی به حقیقت و شکل دهی به حیات فرهنگی تمام می شود و دوره تازه ای آغاز می شود که شاید بتوان از آن به شکل گیری دروازه ورود به غرب جدید نام برد. در ایجاد دروازه ورود به غرب جدید دو اندیشمند اثرگذار حضور دارند: بیکن و دکارت.

این دو چهره پیوند علوم و صنایع و توفیق آن را اعلام می کنند. در واقع، آنها قصد دارند قدرت علم و کاربرد آن در صنعت را نشان دهند. پیش از قرون وسطا و در قرون وسطا، علم و صنعت از هم جدا بود. از منظر بیکن و دکارت، هر کس از علم جدید دور بماند، عقب مانده به حساب می آید. بیکن تصریح می کند که علم فقط برای کسب قدرت است لذا معتقد است که حقیقت تنها در زمان کاربرد معتبر است و حقیقتی که کاربرد ندارد، اعتبار هم ندارد. با همین رویکرد است که بیکن می گوید: مهم این نیست که با تفکرات ذهنی و غیر ذهنی ذات اشیاء را بشناسیم، بلکه مهم این است که کاربرد آنها را بشناسیم و برای این شناخت، استقراء هم کفایت نمی کند. بیکن تجربی مسلک است و دکارت عقلی مسلک اما در اینجا مراد از عقل، عقل ریاضی است نه عقل ارسطویی. در واقع، از نظر دکارت، ملاک علمی بودن یک چیز، توجیه ریاضی آن است لذا می توان گفت که بیکن و دکارت هرچند در روش با هم متفاوتند لکن در نهایت به یکجا می رسند و آن، کاربرد علم برای رفاه و زندگی بهتر است. روش بیکن تجربی است؛ او از یک فرضیه کوچک و موقت شروع می کند آن را از طریق مشاهده و آزمایش مورد واری قرار می دهد تا سرانجام به قانون طبیعی و یک فرضیه بزرگ و فراگیر دست پیدا کند. در حقیقت، تجربه گرایی بیکن درصدد استدلال فلسفی نیست بلکه در مقام شناخت قوانین حاکم بر طبیعت است که با آزمایش کشف شده است. همچنین بیکن اعتقاد دارد که علت غایی اشیاء را هم نمی توانیم بشناسیم اما باید صور اشیاء را بشناسیم ( صور طبایع ) لذا فرم را مطرح می کند که مراد از فرم، قانون حاکم بر اشیاء است. در واقع، رابطه ثابت میان پدیده ها و حوادث.

در اندیشه دکارت تا حدی سنت فلسفی حفظ می شود یعنی او وجود بدیهیات را به مثابه پایه و ستون کار علمی قبول دارد لکن بعدها لاک این را هم زیر سؤال می برد و با تشبیه ضمیر انسان به لوح نانوشتی که باید نوشته شود، همه چیز را اکتسابی معرفی می کند. تجربه گرایی و کاربردگرایی از این مقطع همینطور رشد می کند بطوریکه اصول علم جدید بر این اساس شکل می گیرد. از قرن هجده که از آن به قرن روشنفکری تعبیر می شود، جریان علم در غرب، بحث درباره اصول علم را تمام شده فرض می کند و به دنبال بسط و گسترش علم می رود لذا با همین توجیه از قرن هجدهم سنت دائره المعارف نویسی آغاز می شود. دائره المعارف ها به بیان واضح، قالبی برای ثبت و انباشت تجارب بشری محسوب می شوند و این قضیه هست تا منجر به انقلاب ها بزرگ من جمله انقلاب صنعتی می شود که چهره جهان را تغییر می دهد.

### نقش جهان بینی ها در مبناسازی برای طبقه بندی علوم

پس ملاحظه بفرمایید که از قرن شانزده به بعد، هدف علم و روش آن عوض می شود و کشف حقیقت نفس الامری موضوع کاملاً حاشیه ای فرض می شود. خب طبیعی است که این تغییر بزرگ مبنای تازه ای را برای طبقه بندی علوم بوجود می آورد که پس از چندین قرن هنوز بر طبقه بندی های علوم سلطه دارد. برای مثال، از نظر آگوست کنت، علوم پنج شاخه کلی اند، ریاضیات ( شامل جبر و حساب و هندسه )، فیزیک، شیمی، زیست شناسی و جامعه شناسی، او در این نظر، فلسفه را از طبقه بندی خارج می کند چراکه از نظر او فلسفه اساساً علم شمرده نمی شود. حتی ایشان روانشناسی را زیر مجموعه زیست شناسی قرار می دهد و تاریخ را هم زیر مجموعه جامعه شناسی تعریف می کند. همانطور که ملاحظه می کنید، تقسیم بندی کنت نشانگر چگونگی نگاه دانشمندان غرب مدرن به علم است؛ با این وصف، بنده می خواهم تاکید کنم، این یک جهان بینی تازه است که باید ها و نبایدهای علمی یا یک شبه ایدئولوژی را در ساحت علم خلق می کند که سکولاریسم علمی نیز محصول همین جهان بینی است. خب در نقطه مقابل، مسلمانان هستند که با جهان بینی اسلامی علم را توصیف می کنند. برای مسلمانان، کاربرد علم برای دست یابی به رفاه و زندگی بهتر کاربرد مهمی است اما تنها کاربرد یا کاربرد عالی علم به شمار نمی رود؛ آنچه مهم است، تأمین سعادت ابدی انسان است که در گرو شناخت حقیقت و برقراری ارتباط با آن است. توجه داشته باشید که اسلام با هیچ علمی برخورد حذفی ندارد؛ حتی از تجربه، بیشترین استفاده را برای مدیریت زندگی اینجهانی انسان که مزرعه آخرت است و نمی تواند مهم نباشد، می کند. باید توجه داشت حتی روش تجربی در ایجاد ظنون معتبر، در فلسفه یا فقه نیز کارایی دارد؛ اما رویکرد اسلام به علم، انحصارگرایی دانش تجربی را قبول ندارد. طبیعی است که جهان بینی اسلامی خودش مولد یک مبنا برای طبقه بندی علوم است چیزی که علماء اسلامی خصوصاً در قرن چهارم و پنجم هجری به آن توجه وافری نشان داده اند. برای مثال، یکی از قدیمترین و مؤثرین طبقه بندی ها مربوط به فارابی در قرن چهارم است.

فارابی از این جهت جزء دانشمندانی است که به جد اثرگذار بوده است لذا طبقه بندی او با اندک تغییراتی مورد قبول خیلی از متفکران مسلمان واقع شده است. طبقه بندی فارابی به شکلی که در کتاب احصاء العلوم آمده، به این صورت خلاصه شده است: علم زبان، علم منطق، علم تعالیم (ریاضیات)، علم طبیعی، علم الهی، علم مدنی، علم فقه و علم کلام. در این طبقه بندی، همانطور که ملاحظه می کنید حضور دین و جهان بینی دینی یک حضور اصیل و چشم گیر است. طبقه بندی دیگر که مربوط به قرن یازدهم است و طبیعی است که جلوتر از سایر طبقه بندی ها باشد طبقه بندی صدرالمتألهین است. ایشان در مقدمه اسفار، علوم را به حکمت نظری شامل منطق، ریاضیات، طبیعیات و الهیات و نیز حکمت عملی شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم کرده است. هرچند در کتاب «اکسیر العارفین» طبقه بندی دیگری نیز توسط او ارائه شده که برخی آن را کامل تر از این قلمداد کرده اند. به جز این دو مثال، می توان از طبق بندی هایی یاد کرد که با رویکرد غلیظ به دین علوم را به دو قسم عربی ( یعنی اسلامی ) و غیر عربی تقسیم کرده اند. یا علوم را به اخروی و دنیوی تقسیم کرده اند؛ لکن به نظر می رسد هر چند اینگونه دسته بندی ها جایگاه علوم دینی را در طبقه بندی علوم برجسته می کند، لکن نوعی نگاه سکولار را به علوم دنیوی تحمیل می کند. به نظر می رسد، اگر بر اساس جهان بینی اسلامی، علم را به دو قسم مرتبط با «خالق» و مرتبط با «مخلوق» تقسیم کنیم، خواهیم دید که هیچ علمی در دنیا یافت نخواهد شد که نتوان آن را در علم دینی داخل ندانست.

### نسبت علوم انسانی اسلامی با طبقه بندی علوم

از این مرور تاریخی و بیان نقش جهان بینی ها، روشن شد که چرا ما امروز از ضرورت شکل گیری علوم انسانی اسلامی صحبت می کنیم؛ ما معتقدیم که همه منابع و روش های معرفتی باید بر حسب جایگاه و کاربردی که دارند در کشف حقیقت بکارگیری شوند و لذا استفاده صرف از تجربه و آزمایش را برای صفر تا صد هستی شناسی، انسان شناسی و معاد شناسی از اساس ناکارا می دانیم چراکه این عرصه ها اساساً قابل آزمایش نیستند. نتیجه این رویکرد، خروج علم از انحصار تجربه گرایی و ارائه طبقه بندی از علم در یک معنای جامع و دقیق خواهد بود.

یکی از بحث های مهمی که در اینجا شایسته است به آن ورود شود، نسبت علوم انسانی اسلامی با طبقه بندی علوم است. از دو منظر عمده می توان به این نسبت نگاه نکرد. منظر اول این است که فلسفه های علم بنا بر دیدگاه اقوی، جزء علوم انسانی قرار دارند و تقویت و گسترش فلسفه های علم اعم از علوم انسانی و سایر علوم نظیر علوم طبیعی را باید در این حوزه جستجو کرد. منظر دوم این است که ما به دنبال زمینه سازی برای شکل دهی علوم انسانی جدید تحت عنوان علوم انسانی اسلامی هستیم و طبیعی است که این علوم را باید با مبانی اسلامی از نو طبقه بندی کرد و حتی رابطه این علوم را با سایر علوم مشخص نمود. چه کسی گفته این تقسیم بندی که امروز در علوم انسانی رایج است تقسیم بندی درستی است؟ به نظر من، هم از جهات علمی این تقسیم بندی محل اشکال است- یعنی جامع و مانع نیست- و هم از محل مبانی. همانطور که اشاره کردم، علوم انسانی فعلی جدای از مبنای سکولار، یک علوم اینجهانی پراگماتیستی است و لذا اساساً دغدغه کشف حقیقت ناب و

انطباق زندگی فردی و اجتماعی با این حقیقت را ندارد. با این ملاحظه، ما طبقه بندی علوم انسانی را یک عرصه مطالعاتی بسیار مهم و تعیین کننده می دانیم که بر روی همه فرایند خلق علوم انسانی اسلامی تأثیرگذار است.

### **توقع از آیات و روایات برای ارائه طبقه بندی کامل علوم نادرست است**

همانطور که می دانید، ما روایات متعدد و آیات شریفه ای داریم که می توان از آنها در این عرصه مطالعاتی بهره جوی برد لکن به اعتقاد بنده، اساساً اینکه انتظار داشته باشیم آیات و روایات برای ما طبقه بندی علوم ارائه کنند صحیح نیست. مثلاً روایتی داریم که می فرماید: «رحم الله امرء عَلمَ من أين و فی أين و إلى أين» یا العلوم اربعة: الفقه الادیان، و الطبُّ للابدان، و النحو للسان، و النجوم لمعرفه الزمان» این روایات عموماً مغایرتی با قرآن ندارند لذا احتمالاً سند صحیحی دارند؛ یا آیاتی داریم از جمله: «سُئِرَهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یَتَبَيَّنَ لهم أته الحق» گمان می کنم این روایات یا آیات شریفه ای از این قبیل در طبقه بندی علوم نقش «مبناساز» دارند یعنی فراتر از هر چیز، مبانی یک طبقه بندی را متناسب با سطح درک مخاطب بیان می کنند و الا دشوار است بگوییم نصوص دینی می خواسته علم را به شکل کامل و قطعی طبقه بندی کند چراکه صرف نظر از خروج این کار از قلمرو دین، علی الظاهر جامعیت و مانعیت نیز در بیشتر آنها دیده نمی شود. از طرف دیگر، باید توجه نمود که علوم چه علم به مثابه معرفت و چه علم به مثابه علم تجربی، دائماً در حال گسترش هستند. البته گسترش علم تجربی قابل قیاس با علم به مثابه معرفت نیست. بشر در حوزه معرفت به طور طبیعی در غیاب معصوم (ع) پیشرفت چشم گیری نداشته است. بهرحال، مهم این است که بدانیم طبقه بندی علوم باید ناظر بر تحولات روز علم باشد این در شرایطی است که اسلام دست علماء را برای نوآوری و ابتکار در این زمینه- البته در چارچوب مبانی- نبسته است.

### **لزام بازمطالعه درباره معیارهای طبقه بندی علوم**

معیارهای متنوعی در عرصه طبقه بندی علوم بین دانشمندان مسلمان و غربی رواج دارد، طبقه بندی بر اساس مراتب قوای ذهنی بشر یا بر اساس موضوع علوم، بر اساس مسائل علوم، بر اساس متعلق علوم، بر اساس تقدم و تأخر علوم، بر اساس اهداف علوم، بر اساس روش علوم، بر اساس غایات علوم، بر اساس شرافت علوم یا بر اساس کاربردهای علوم که البته طبقه بندی بر اساس موضوع طرفداران بیشتری دارد. به نظر می رسد، یکی از نقاط تمرکز پژوهشگران باید بر روی سنجش معیارهای طبقه بندی و دست یابی به معیارهای دقیق تر باشد. آنچه مسلم است معیارهای طبقه بندی نیز جزء بحث مبانی طبقه بندی قرار می گیرد و مطمئناً جهان بینی هر متفکر نیز بر روی معیارهای مورد نظر او در طبقه بندی اثرگذار است.

### **باید از نظریات قدما در موضوع طبقه بندی علوم عبور کرد**

در پایان، علاقمندم این نکته را متذکر شوم که اشراف بر روی نظریات پیشین امری لازم است. باید به جایی رسید که عمق آنها را درک کرد لکن توقف بر این نظریات سزاوار نیست. همانطور که عرض شد، امروز با تحولات وسیعی که در علوم رخ داده-که چه بسا این سطح از تحول در مخیله دانشمندان ما در قرون گذشته نیز قرار نداشته- این توقع را بوجود آورده که دانشمندان مسلمان در برابر مشهورات منفعل نشوند و ضمن نقد نظریات مشهور، به سمت تولید نظریاتی بروند که بتواند در شکل گیری علوم اسلامی و به تبع آن، تمدن نوین اسلامی که لازمه آن توفیق علمی است، مدد برساند.